

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۰

(ص ۳۳-۶۳)

چرا مازندرانی‌ها زبان خود را «گیلکی» می‌نامند؟

محمد صالح ذاکری*

چکیده

اگر از اهالی مازندران پرسید به چه زبانی صحبت می‌کنید، اکثراً می‌گویند به زبان **گیلکی** صحبت می‌کنند. بسیاری از پژوهشگران، با تعجب می‌پرسند: چرا مازندرانی‌ها، زبان خود را **گیلکی** می‌نامند؟ در حالی که این زبان، در منابع مختلف، به نام‌های **طبری** و **مازندرانی** معروف است. نگارنده معتقد است کاربرد عنوان **گیلکی** برای زبان مردم مازندران، یکی از مصادیق «گسترش معنایی» است. بر این اساس، واژه **گیلک** از معنای اولیه آن یعنی «گیلانی»، به مرور زمان به معنای عام «کشاورز» و «روستایی» تغییر معنایی پیدا کرده است و بنابراین، وقتی مردم مازندران می‌گویند: زبان ما **گیلکی** است، منظورشان این است که به زبان محلی خود صحبت می‌کنند و کاربرد این عنوان برای زبان مازندرانی، ارتباطی به زبان **گیلکی** گیلان ندارد.

کلیدواژه‌ها: نامگذاری زبان‌ها، مازندرانی، گیلکی، گیل/گیلک، گسترش معنایی.

*دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

۱. مقدمه

در طول تاریخ معمولاً بسیاری از مردم بدون اینکه نام زبان خود را بدانند از آن استفاده می‌کرده‌اند. آنها حتی تا هنگامی که با دیگران در ارتباط قرار نگرفته بودند، برای زبان‌های دیگر نیز نامی نداشتند؛ ولی از زمانی که در کنار «خود»، قوم «دیگری» را مشاهده کردند، لازم دیدند بر زبان خود و دیگران نامی نهند تا بتوانند درباره آن صحبت کنند. شاید در دوران کهن، یونانی‌ها نخستین گروهی بودند که به نامگذاری زبان اقوام بیگانه پرداختند. آنها هرکس را که به زبان یونانی سخن نمی‌گفت، برهرا^۱ یعنی «الکن» می‌نامیدند. عرب‌ها نیز مانند یونانیان، به هرکس که هم‌زبان آنها نبود، عنوان عجم یعنی «گنگ» اطلاق می‌کردند. همچنین ایرانیان از دیرباز به بیگانگان، آن‌اثریه یا انیرانی یعنی «غیرایرانی» و ترک‌ها هم به غیر خود به‌ویژه فارسی‌زبان‌ها، تات یعنی «غیرترک» می‌گفتند (ناتل خانلری، ۱۳۶۱: ۴۵-۴۴؛ بحار، ۱۳۶۹: ۵۰؛ طباطبایی، ۱۳۶۸: ۵۷۰).

به اعتقاد لازار (۱۳۸۴: ۳)، نام زبان‌ها نیز مانند نام ملت‌ها، صورت‌های گوناگون دارد که در بسیاری از مواقع، محل اختلاف است. یکی از علل چنین اختلافی، این است که معیار واحدی برای نامگذاری زبان‌ها وجود ندارد و هر گروهی بر اساس سلیقه خود، روشی را به کار می‌گیرد و از عنوانی استفاده می‌کند. در اینجا به بعضی از این روش‌ها اشاره می‌کنیم:

الف- ساده‌ترین و رایج‌ترین روش نامگذاری زبان‌ها، نامگذاری بر اساس نام «مکان» است. به همین سبب، زبان مردم مازندران در گذشته، موقعی که نام سرزمینشان، طبرستان بود، طبری و موقعی که نام آن به مازندران تغییر یافت، در اغلب موارد مازندرانی نامیده شد (نک: ادامه مقاله).

ب- راه دیگر استفاده از نام یک «قوم» برای نامگذاری زبان آنهاست؛ به همین خاطر، زبان مردم مناطق غربی ایران (مانند کردستان، کرمانشاه، ایلام و آذربایجان غربی)، به سبب وجود گروه‌های قومی-زبانی کرد، کردی نامیده می‌شود.

ج- یکی دیگر از راه‌های نامگذاری زبان‌ها، نامگذاری بر اساس «شغل»، «پیشه» و «طبقه اجتماعی» است. به‌عنوان نمونه، زبان اهالی مناطق کوهستانی شرق گیلان که گالش یعنی

¹ barbara

«دامدار» هستند، **گالشی** نامیده می‌شود.

به‌نوشتهٔ صاحب‌نظران (کُمری و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۹)، گاهی اهالی بومی یک منطقه، برای نامیدن زبان خود از یک نام و اهالی مناطق دیگر، از نام دیگری برای همان زبان استفاده می‌کنند. اسامی ثابتِ زبان‌ها اغلب توسط افرادی خارجی به آنها داده شده است؛ به‌عنوان مثال، نام **آلمان** اصطلاح جغرافی‌دانان رومی است، در حالی که خود آلمانی‌ها، زبانشان را **دوچ** می‌نامند. زبان‌شناسان معمولاً ترجیح می‌دهند که از نام‌هایی که خود گویشوران برای نامیدن زبان‌هایشان به کار می‌برند، استفاده کنند. با این وجود، در بعضی از موارد نام بومی زبان‌ها گمراه‌کننده است؛ به‌عنوان مثال، گروه‌های قومی-زبانی بسیاری در ایران، خود را **تات** می‌خوانند و مدعی هستند که به زبان **تاتی** صحبت می‌کنند؛ ولی بررسی‌های زبان‌شناختی نشان می‌دهد زبان هر یک از این اقوام، به شاخه‌ای متمایز از زبان‌های ایرانی تعلق دارد. از سوی دیگر، اقوامی را می‌شناسیم که زبان آنها بسیار به هم نزدیک است، ولی آنها از آن زبان با دو نام متفاوت یاد می‌کنند (فراهانی ج، ۱۳۸۷: ۱۲). چه بسا دو نفر از دو ناحیه، گویشی را که در حقیقت گویشی واحد است با روشی متفاوت توصیف کرده و با توجه به نام ناحیهٔ مورد بحث، دو نام مختلف بر آن نهاده باشند (یارمحمدی، ۱۳۷۴: ۳۰).

علاوه بر این، گاه حساسیت‌های اجتماعی و گرایش‌های قوم‌گرایانه نیز موجب می‌شود که زبان‌های مشابه، با نام‌های گوناگون نامگذاری شوند. مثلاً زبان فارسی، زبان مشترک سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان است، ولی کشورهای افغانستان و تاجیکستان، به خاطر نشان دادن هویت مستقل، از این زبان واحد با نام‌های **دری** و **تاجیکی** یاد می‌کنند؛ یا در کشورهای اسکانندیناوی، از زبان‌های سوئدی، نروژی و دانمارکی که اختلافات بسیار ناچیزی با یکدیگر دارند و از قابلیت فهم متقابل برخوردارند، صرفاً به قصد معرفی هویت مجزا و متمایز، به‌عنوان زبان‌هایی متفاوت نام می‌برند. همچنین مردم مناطق مختلف یوگسلاوی، به‌مدت چندین دهه به زبان مشترک **صربو-کرواتی** سخن می‌گفتند، اما پس از استقلال مناطق مختلف این کشور در دههٔ ۹۰ میلادی، صرب‌ها با برجسته کردن خصوصیات گویشی، این زبان را به‌عنوان زبان **صربی** معرفی کردند؛ بوسنیایی‌ها و کرووات‌ها نیز به همین منوال، زبان خود را **بوسنیایی** و **کرواتی** نامیدند (مدزسی، ۱۳۶۸: ۱۳۶؛ یعقوبی، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۲۶).

یکی از نمونه‌های جالب نامگذاری زبان‌ها در دنیا، نام زبان مردم مازندران است. اگر از

مازندرانی‌ها سؤال شود به چه زبانی صحبت می‌کنید، نام‌های مختلفی را بر زبان می‌آورند؛ مانند: طبری، مازندرانی، گیلکی و تاتی. وجه تسمیه نام‌های طبری و مازندرانی، واضح و روشن است و نامگذاری آنها، طبیعی و عادی تلقی می‌شود، اما کاربرد دو نام دیگر یعنی گیلکی و تاتی برای زبان مازندرانی، عجیب و غیرطبیعی است و جای سؤال دارد؛ چه این دو نام، در اصل برای نامگذاری زبان‌های متفاوت دیگری در ایران به کار می‌روند: گیلکی برای زبان مردم گیلان، و تاتی برای زبان‌های محلی مناطقی از قزوین، زنجان، اردبیل و آذربایجان شرقی.

برای اینکه روشن شود این نامگذاری از چه زمانی و به چه دلیلی انجام شده است، نگارنده لازم دید ابتدا در متون مختلف، جستجو کند تا مشخص شود مازندرانی‌ها در روزگار گذشته، زبان خود را چه می‌نامیده‌اند.

۲. نام زبان مردم مازندران در تاریخ

به‌طور کلی اطلاعات به‌جامانده درباره زبان‌های ایرانی محدود به اشاراتی است که به‌صورت پراکنده، در متون تاریخی و جغرافیایی، سفرنامه‌ها و لغت‌نامه‌ها درباره این زبان‌ها وجود دارد. به همین منظور، نگارنده سعی کرده به مهم‌ترین منابعی که در آنها به زبان مردم مازندران اشاره شده است، مراجعه کند تا مشخص شود از گذشته تاکنون از زبان مردم مازندران با چه نام‌هایی یاد شده است. این نام‌ها به ترتیب تاریخی عبارتند از:

تاریخ نگارش	نام زبان مردم مازندران	نام منبع	نویسنده
۳۷۵ ق	زبان طبرستان	احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم	ابوعبدالله مقدسی ^۱ (۱۳۸۵: ۳۶۸)
۳۷۸ ق	زبان طبری	تاریخ قم	حسن بن محمد قمی (۱۳۶۱: ۲۲۶)
۳۸۳ ق	زبان طبرستان	تاریخنامه طبری	منسوب به ابوعلی بلعمی (۱۳۸۰: ۵۲۶/۳)
۴۷۵ ق	زبان طبری	قابوس‌نامه	عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۴: ۹۸)

^۱ برای سهولت در جستجوی مأخذ موردنظر در کتابنامه، نام خانوادگی یا اسم شهر نویسندگان با حروف تیره مشخص شده است.

تاریخ نگارش	نام زبان مردم مازندران	نام منبع	نویسنده
۵ ق	زبان طبری	تحفة الغرائب	حاسب طبری (۱۳۹۱): (۱۶۲، ۲۱۸)
۴۹۵ ق	زبان کوهی	نوروزنامه	منسوب به خیتام نیشابوری (۱۳۸۵: ۸۰)
حدود ۶۰۷- ۶۲۲ ق	زبان طبرستان	مرزبان‌نامه	سعدالتین وراویفی (۱۳۷۶: ۱۰)
۶۱۳ ق	زبان طبری	تاریخ طبرستان	ابن اسفندیار (۱۳۶۶: قسم دوم/۱۱۵)
۸۰۵ ق	زبان طبری	تاریخ رویان	اولیاءالله آملی (۱۳۱۳: ۸۵، ۱۱۱)
۸۱۸ ق	زبان مازندرانی	جامع‌الاحان	عبدالقادر مراغی (۱۳۸۸: ۳۷۷)
۸۹۲ ق	زبان طبری؛ لغت طبری؛ لفظ طبری؛ زبان مازندرانی؛ لفظ مازندرانی	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران	ظهورالتین مرعشی (۱۳۶۳: ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۷، ۸۶، ۸۷، ۱۱۹، ۲۳۵، ۳۴۸، ۴۳۹)
۱۰۲۷ ق	لهجه محلی مازندرانی	سفرنامه پیترو دلاواله	پیترو دلاواله (۱۳۸۰): (۶۰۳)
۱۰۴۴ ق	لغت مازندران	تاریخ مازندران	ملا شیخعلی گیلانی (۱۳۵۲: ۹۴)
۱۰۷۵ ق	زبان مازندرانی	تاریخ خاندان مرعشی مازندران	میرتیمور مرعشی (۱۳۵۶: ۱۰، ۳۶۴)
حدود ۱۰۷۸- ۱۱۰۵ ق	لغت مازندران؛ لغت طبرستان	تحفة المومنین	حکیم مؤمن تنکابنی (بی تا: ۳۷، ۳۸، ۷۲، ۱۶۲، ۲۲۵)

تاریخ نگارش	نام زبان مردم مازندران	نام منبع	نویسنده
۱۲۶۰ق	زبان مازندری، لغت تبری، لفظ دری تبرستان، لغت دری تبری، زبان تبری، پهلوی تبرستانی	انجمن‌آرای ناصری	رضا قلی‌خان هدایت (۱۳۳۸: ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۴، ۱۷۶، ۲۷۴، ۳۲۴، ۳۶۰، ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۴۹) (۵۹۰)
۱۲۶۰ق	لفظ پهلوی	ریاض العارفین	رضاقلی‌خان هدایت (بی‌تا: ۵۵)
۱۲۶۴ق	مازندرانی	نصاب طبری	امیر تیمور قاجار ساروی (۱۳۶۱: ۵)
۱۸۴۲م	گویش مازندرانی	ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر	الکساندر خودزکو (۱۳۵۴: ۱۶، ۲۴)
۱۲۷۶- ۱۲۷۷ق	اصطلاح اهل مازندران؛ مازندرانی	سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ...	میرزا ابراهیم (۱۳۵۵: ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۹) (۱۹۷)
۱۸۵۹م	زبان محلی مازندران	سفرنامه شمال	چارلز فرانسیس مکزی (۱۳۵۹: ۶۷)
۱۸۶۰م	مازندری؛ لهجه مازندرانی	سفرنامه ملگوف به سواحل جنوبی دریای خزر	گریگوری ملگوف (۱۳۶۴: ۹۲، ۱۴۵)
۱۲۸۲ق	زبان مازندرانی؛ لغت مازندرانی؛ لهجه مازندرانی	سفرنامه ناصرالدین شاه	ناصرالدین شاه (←) نوری، ۱۳۹۰: ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۷)
۱۲۸۳ق	زبان مازندرانی	کنز الاسرار مازندرانی	امیر پازواری (۱۳۴۹: مقدمه، ۱۸-۱۷)
۱۲۸۸ق	لغت طبری	مجمع‌النصحاء	رضاقلی‌خان هدایت (۱۳۴۰: ۱۱۰۳)

تاریخ نگارش	نام زبان مردم مازندران	نام منبع	نویسنده
۱۲۹۹ق	زبان مازندرانی	سفرنامهٔ محمد میرزا مهندس	میرزا مهندس (← نوری، ۱۳۹۰: ۴۲۳)
۱۲۹۹ق	زبان مازندرانی	سیاحت حاجی محمد میرزا از ساری به میانکاله	حاجی محمد میرزا (← همان: ۶۲۶، ۶۳۳)
۱۳۱۱ق	زبان پهلوی	التدوین فی احوال جبال شروین	محمد حسن خان اعتقاد السلطنه (۱۳۷۳: ۶۰، ۶۱)
۱۳۲۴ق	زبان مازندرانی	مرات الوقایع مظفری	عبدالحسین خان سپهر (۱۳۶۸: ۱۵۳)
۱۳۳۱ق	زبان مازندرانی	سفر مازندران و وقایع مشروطه (رکن‌الاسفار)	غلامحسین افضل‌الملک (۱۳۷۳: ۱۲۹)
۱۳۴۴ق	زبان مازندرانی	مازندران و استرآباد	رابینو (۱۳۴۳: ۳۶، ۳۹، ۱۲۶)

آن‌چنان‌که این بررسی نشان می‌دهد در متون گذشته، زبان مردم مازندران به نام‌های طبری و مازندرانی معروف بوده است که نام نخست، بیشتر در دوره‌ای که این سرزمین، طبرستان نام داشت به کار می‌رفته و نام دوم هم پس از اینکه این خطه به مازندران تغییر نام یافت، رایج شده است. نتیجهٔ دیگر این جستجو این است که تقریباً تا دورهٔ قاجار در هیچ متنی، زبان مردم مازندران، گیلکی نامیده نشده است.

نخستین کسی که صراحتاً به کاربرد اصطلاح **گیلکی** برای زبان مردم مازندران اشاره کرده، «صادق کیا» است. او در سال ۱۳۲۳ش در مقدمهٔ کتاب *واژه‌نامهٔ طبری* (کیا، ۱۳۲۶: ۹) نوشته است:

مازندرانیان، خود را **گیلک** یا **گیل** و زبان خود را **گیلکی** می‌نامند.

در سال ۱۳۲۹ ش، دایره جغرافیایی ارتش، جلد سوم فرهنگ جغرافیایی ایران را منتشر کرد که طبق تقسیم‌بندی کشوری در آن دوره، ویژه معرفی استان دوم و شامل شهرها و روستاهای مازندران، گرگان، سمنان و کاشان بود. در این کتاب، زبان مردم مازندران با دو نام متفاوت ثبت شده است: زبان روستاهای منطقه **کردکوی** تا **نور**، **مازندرانی** نامیده شده و زبان روستاهای منطقه **نوشهر** تا **رامسر**، **گیلکی**. بر اساس این تقسیم‌بندی، زبان روستاهایی مانند: کلاونگا، ایلیکا و دونا (واقع در حوالی پل زنگوله در جاده چالوس)، چون در آن دوره، از نظر تقسیمات کشوری، جزو شهرستان آمل محسوب می‌شدند، مازندرانی ثبت شده (رزماآرا، ۱۳۲۹: ۳۴ و ۱۲۶ و ۲۳۹) ولی زبان بقیه روستاهای همان حوالی، مانند: هریشان، ولی‌آباد و مکارود، به سبب اینکه از نظر تقسیمات کشوری، جزو شهرستان نوشهر به شمار می‌آمدند، گیلکی ضبط شده است (همان: ۲۸۶، ۳۲۱، ۳۲۵).

پس از آن، در پژوهش‌هایی میدانی که زیر نظر صادق کیا در روستاهای فیروزکوه و دماوند انجام شد، اهالی روستاهای زیادی از این منطقه، خود را گیلک و زبانشان را، گیلکی نامیده‌اند (دومانیان، ۱۳۸۶: ۲۶۶-۲۸۷؛ کیا، ۱۳۹۰: پنجاه‌ودو، پنجاه‌وسه). در پژوهش دیگری که در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ ش، صادق کیا در یکی از روستاهای فیروزکوه به نام **ماها** (یا **مهاپاد**) انجام داد، همین موضوع، مجدداً مطرح شده است. وی می‌نویسد:

ماهایی‌ها مانند همه مازندرانی‌ها، خود را **گیلک** [یا] *gelak* می‌دانند و گویش خود را **گیلکی** [یا] *gelaki* می‌نامند و به جز مازندرانی و فارسی، هیچ زبان و گویش... دیگری را نمی‌شناسند... گیلکی ماها با گیلکی فیروزکوه گاهی اندکی فرق دارد. هم ماهایی‌ها و هم فیروزکوهی‌ها، گیلکی سراسر مازندران را می‌فهمند و می‌توانند با مازندرانی‌های دیگر به گویش خود، سخن بگویند (کیا، ۱۳۴۵: ۳).

منوچهر ستوده نیز در مقاله‌ای که در همان سال‌ها، درباره یکی از زبان‌های قراردادی رایج در منطقه فیروزکوه نوشته، از زبان مردم فیروزکوه با نام گیلکی یاد کرده است (ستوده، ۱۳۸۵: ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۷). او در کتاب دیگری نیز که در ۱۳۴۲ منتشر کرده زبان مردم فیروزکوه را گیلکی نامیده است (ستوده، ۱۳۴۲: دو). اینکه مازندرانی‌ها و به‌طور کلی مازندرانی‌زبان‌ها، خود را گیلک و زبان خود را گیلکی می‌نامند، موضوعی است که به جز موارد مزبور در منابع بسیاری

چرا مازندرانی‌ها زبان خود را «گیلکی» می‌نامند؟ ۴۱

مطرح شده است (برای آگاهی از اهمیت این موارد، نک: کشاورز، ۱۳۴۷: ۷؛ عادی ۱۳۸۸: ۹۴، ۱۵۳؛ هو، ۱۳۸۹: ۱۹۹؛ جهانگیری، ۱۳۶۷: ۲۸؛ ثمره، ۱۳۶۷: ۱۶۹؛ نجف‌زاده بارفروش، ۱۳۶۸: ۳۴؛ فرض‌پور ماجیانی، ۱۳۶۹: ۲۴۸؛ پورا احمد جکتاجی، ۱۳۷۶: ۱۴۴؛ کلباسی، ۱۳۷۶: ۲۴۳؛ پانزده و شانزده؛ فراهانی/ حیدری، ۱۳۷۷: ۴۶؛ رحیمیان، ۱۳۸۰: ۲۵؛ نیایی، ۱۳۸۳: ۲۳۴، ۲۴۳؛ عموزاده، ۱۳۸۱: ۱۴۰، ۱۵۷؛ مؤمنی، ۱۳۸۲: ۱۰۱؛ دومانیان، ۱۳۸۶: ۶؛ نیز: Borjian, 2004; 290-291). (www.ethnologue.com).

همچنین، هم‌زبانان مازندرانی‌ها در استان‌های همسایه مازندران مثل گرگان‌ها، لواسانی‌ها و گرمساری‌ها نیز، گاه زبان خود را گیلکی و گاه ثانی نامیده‌اند (Shokri, et al, 2013: 227)؛ دیهیم، ۱۳۸۰: ۶؛ شاه‌حسینی، ۱۳۸۴: ۲۱؛ هو، ۱۳۸۵: ۲۰۳).

این حجم گسترده نشان می‌دهد که چقدر این اصطلاح در میان مازندرانی‌زبان‌ها رواج دارد. بر این اساس، ضرورت دارد این موضوع مورد بررسی دقیق قرار گیرد و علت این نامگذاری مشخص شود. اغلب منابع فقط به موضوع گیلکی نامیدن زبان مازندرانی اشاره کرده و بدون هیچ توضیحی، از کنار آن رد شده‌اند؛ اما بعضی از آنها سعی کرده‌اند تا پاسخی برای این مسئله بیابند و تا حدودی، علت چنین کاربردی را بیان کنند.

۳- علت «گیلکی» نامیدن زبان مازندرانی

پژوهشگرانی که درباره علت کاربرد عنوان گیلکی برای زبان مازندرانی اظهار نظر کرده‌اند، نظرات متفاوتی در این مورد مطرح کرده‌اند که به‌طور کلی می‌توان نظرات آنها را در ۵ گروه، دسته‌بندی کرد:

۳-۱- دیدگاه اول: رد و تخطئه

معمولاً اعضای یک جامعه زبانی دوست ندارند ذیل جامعه زبانی دیگری قرار گیرند و بیشتر تمایل دارند هویت زبانی آنها، به‌صورت مستقل شناخته شود. با همین انگیزه، بسیاری از مازندرانی‌ها به‌ویژه تحصیل‌کرده‌ها، گیلکی نامیده شدن زبان مازندرانی را رد می‌کنند و به کار بردن این نام را اشتباه و خطا می‌دانند. علت اینکه معمولاً تحصیل‌کرده‌ها به این موضوع واکنش نشان می‌دهند، این است که آنها کاملاً به تمایز و تفاوت زبانی دو استان گیلان و مازندران آگاهی

دارند و بر این اساس، گیلکی را منسوب به گیلان می‌دانند. بنابراین، به‌کاربردن اصطلاح گیلکی برای زبان مازندرانی‌ها را ناشی از اشتباه‌گوینده به‌شمار می‌آورند؛ در حالی که استفاده از این اصطلاح، ناشی از خطای فردی گوینده نیست و نسل به نسل به آنها منتقل شده است (علامه، ۱۳۲۸: ۸۵؛ نیای، ۱۳۸۳: ۲۴۳؛ نصری اشرفی، ۱۳۸۱: ۱۷۷۹).

۲-۳- دیدگاه دوم: منشأ مستقل

گروهی دیگر می‌گویند که مازندرانی‌ها خود را **گیلک** - و نه **گیلک** - و زبانشان را **گیلکی** - و نه **گیلکی** - می‌نامند. بر این اساس، این دو واژه تنها از نظر ظاهری، شباهت دارند و زبان گیلکی مازندرانی‌ها، ربطی به زبان گیلکی گیلانی‌ها ندارد (فراهانی/حیدری، ۱۳۷۷: ۴۶).

۳-۳ دیدگاه سوم: منشأ تنکابنی

نظر دیگری که در این مورد مطرح شده، این است که این نام، ابتدا برای زبان منطقه **تنکابن** - که به زبان گیلانی نزدیک‌تر است - به کار می‌رفته و بعدها به‌مرور، از این نام برای نامیدن زبان تمام اهالی مازندران استفاده شده است (یوسفی‌نیا، ۱۳۵۶: ۱۰۰-۱۰۱).

۴-۳ دیدگاه چهارم: منشأ قومی مشترک

چهارمین دیدگاهی که در این مورد مطرح شده، این است که زبان مردم دو استان گیلان و مازندران در گذشته‌های دور، منشأ مشترک و در نتیجه نام واحدی داشته و نام فعلی آنها، در واقع بازمانده همان نام گذشته است. به همین سبب، برخی از اصطلاح **گیلکی مازندرانی** و **گیلکی گیلانی** برای اشاره به این دو زبان استفاده می‌کنند؛ گویا در گذشته یک زبان اصلی تحت‌عنوان گیلکی وجود داشته که بعدها به این دو شاخه فرعی تبدیل شده است (ثمره، ۱۳۶۷: ۱۶۹؛ کلباسی، ۱۳۷۱: ۹۳۴).

۵-۳ دیدگاه پنجم: منشأ تاریخی

وجود پادشاهی به نام **گیل** در میان شاهان قدیم مازندران موجب شده برخی تصور کنند که شاید مازندرانی‌ها به‌خاطر انتساب به او، خود را **گیلک** نامیده‌اند. در تاریخ طبرستان از

پادشاهی به نام **گیل** نام برده شده است؛ یکی از نوادگان قباد، پادشاه ساسانی به نام فیروز، با شاهزاده‌ای گیلانی ازدواج کرد و از او پسری به دنیا آمد به نام **گیلان‌شاه**. از این پسر نیز فرزندی زاده شد که او را **گیل گیلان‌شاه** نام نهادند. او بعدها بر گیلان و طبرستان حاکم شد و سلسله‌ای به نام گوبارگان را بنیاد نهاد و به لقب **گیل گیلان** معروف شد (این اسفندیار، ۱۳۶۶ الف: ۱۵۳-۱۵۴). ذکر نام چنین پادشاهی به نام **گیل** در تاریخ، سبب ایجاد این تصور شده است که شاید مازندرانی‌ها خود را بازماندهٔ این پادشاه دانسته و به همین دلیل، نام گیلک بر خود نهاده‌اند؛ ولی شواهد تاریخی برای تأیید این فرضیه وجود ندارد.

پس از طرح این پنج دیدگاه، اکنون به طرح دیدگاه ششم که دیدگاه موردنظر نگارنده است، می‌پردازیم. پیش از آنکه به این پرسش پاسخ دهیم که چرا مازندرانی‌ها، زبان خود را گیلکی می‌نامند، ابتدا باید ببینیم که چرا آنها خود را گیلک می‌نامند؛ چون منشأ این نامگذاری، در درجه اول به این برمی‌گردد که مازندرانی‌ها ابتدا، خود را گیلک نامیده و بعد بر اساس آن، به زبان خود، عنوان گیلکی اطلاق کرده‌اند. به همین منظور باید معنا و کاربرد واژهٔ گیلک را در منابع مختلف مشخص کنیم.

۴- معنای «گیل» و «گیلک»

برای پی بردن به معنای گیل و گیلک، کلیهٔ متونی که می‌تواند در این زمینه به ما کمک کند، مورد بررسی قرار گرفت. این متون عبارتند از: کتاب‌های تاریخی، سفرنامه‌ها، لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های فرهنگ عامه.

۴-۱- گیل به معنای «گیلانی»

واژهٔ گیل در بسیاری از متون کهن از جمله: شاهنامهٔ فردوسی، تاریخ بیهقی، تاریخ طبرستان این اسفندیار و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی به کار رفته است. در این متون، کلمهٔ **گیل** به معنای **گیلانی** است و منظور از لشکر گیل و دیلم نیز سربازانی از گیلان و دیلمان هستند که در گذشته در لشکر پادشاهان خدمت می‌کردند. در منظومهٔ خسرو و شیرین (قرن ۶ ق) و تاریخ اولجایتو (قرن ۸ ق) نیز اصطلاح **گیلکان** به کار رفته که همه‌جا به

معنای گیلانی‌هاست (نظامی گنجوی، ۱۳۶۳: ۱۵۹؛ کاشانی، ۱۳۹۱: ۵۵، ۵۶، ۶۱). یکی دیگر از منابع مهم در این زمینه، سفرنامه‌های داخلی و خارجی و نوشته‌های ایران‌شناسان است. پیتر دلاواله، جهانگرد ایتالیایی که از سال ۱۶۱۵ تا ۱۶۱۹ میلادی به مدت ۶ سال در ایران به سر برده است، درباره گیلان می‌نویسد:

در غرب مازندران، ایالت گیلان قرار دارد که در زبان فارسی به معنای «گیل» و به این علت است که زمین‌هایش بی‌نهایت حاصلخیز است (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۹۶).

وی همچنین در بخشی دیگر از این سفرنامه، به کاربرد واژه گیلک در اصفهان اشاره دارد: همچنان سرای دیگری... باتوق اهالی گیلان است و به همین جهت، کاروانسرای گیلک نامیده می‌شود (همان: ۸۸۳).

نظر دلاواله درباره معنای گیلان و ارتباط آن با گیل در تعدادی دیگر از سفرنامه‌های خارجی که پس از او نوشته شده نیز آمده است؛ از جمله الکساندر خودزکو، کنسول دولت روسیه در ایران، در کتابی به نام گیلان یا سرزمین باتلاق‌های خزر که در سال ۱۸۵۱ میلادی منتشر کرده است، درباره گیلان این‌گونه می‌نویسد:

نام این ایالت که ساکنانش گاهی آن را گیل، زمانی گیلان و گاهی گیلانات می‌نامند، در واقع، معزف سرزمینی باتلاقی است. در لهجه محلی مردم این سرزمین، گیل به معنای «گیل» به کار برده می‌شود و گیلان و گیلانات هر دو، صورت جمع این اسم هستند. در واقع، در این بخش از کرانه‌های دریای خزر، زمین از سایر نواحی پست‌تر است (خودزکو، ۱۳۵۴: ۷).

در سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ... نوشته شخصی به نام میرزا ابراهیم که مربوط است به سال‌های ۱۲۷۶-۱۲۷۷ ق، ۶ بار واژه گیلک و ۴ بار ترکیب زبان گیلکی به کار رفته که همه این موارد، مربوط به استان گیلان است و ارتباطی به مردم مازندران ندارد (نک: میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳).

چرا مازندرانی‌ها زبان خود را «گیلکی» می‌نامند؟ ۴۵

همچنین ژاک دو مرگان، رئیس هیئت علمی فرانسه در ایران که از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ میلادی به مطالعه دربارهٔ جغرافیا، زمین‌شناسی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی ایران مشغول بوده است، دربارهٔ گیلان می‌گوید:

گیلان یا گیلان، کشور [= سرزمین] گیل‌ها... نام گیلان همچنین از گیل که به معنای «گیل» است می‌آید، زیرا این منطقه دائماً از آب باران‌ها، خیس است (دو مرگان، ۱۳۳۸: ۲۵۹).

با توجه به اینکه در دهه‌های اخیر مازندرانی‌ها، به‌طورگسترده خود را گیلک و زبانشان را **گیلکی** می‌نامند، نگارنده انتظار داشت در متون مکتوب مازندرانی هم، این دو اصطلاح به کار رفته باشد ولی با وجود جستجوی زیاد، نشانه‌ای از چنین کاربردی یافت نشد؛ تنها شاهد این کلمه، در کتاب *کنز الاسرار مازندرانی* در ترجمهٔ شعری از امیر پازواری (قرن ۹ق) است که در این یک مورد هم، واژهٔ گیلک، به معنای گیلانی است و ربطی به مازندران و مازندرانی ندارد (امیر پازواری، ۱۳۴۹: ۷۵). البته کلمهٔ **گیلون**، چهار بار در اشعار امیر پازواری به کار رفته که در تمامی موارد به معنای گیلان است (نوزاد، ۱۳۷۱: ۱۶-۱۷).

۲-۴- گیل به معنای «دشتی»

در اکثر منابع تاریخی، بین دو گروه از گیلانی‌ها یعنی **گیل** و **دیلم** تمایز وجود دارد؛ در بیشتر موارد، این دو نام به‌ترتیب دو مفهوم مجزای «دشت‌نشین» و «کوه‌نشین» را می‌رسانند. در *سفرنامهٔ ابن‌حوقل*، این ناحیه شامل دو بخش **سهل** یعنی «دشت» و **جبل** یعنی «کوه» دانسته شده که سهل، همان گیلان و جبل، همان دیلم است (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۹). مؤلف *حدودالعالم* (قرن ۴ق) نیز در مورد ناحیهٔ **دیلمان** گفته است:

دیلمان: ناحیتی است دیلم خاصه کی از این ناحیت باشند؛ میان طبرستان و جبال و گیلان و دریاء خزران نموده است و این مردمان، دو گروه‌اند: یک گروه بر **کران** دریا باشند و دیگر گروه، اندر **کوه‌ها و شکستگی‌ها**؛ و گروهی اندر میان این هر دو قوم است... و این ناحیت دیلم، ناحیتی است آبادان و باخواسته؛ و مردمان وی

همه لشکری‌اند یا برزیگر و زانانشان نیز برزیگری کنند ... و شهرشان کلار است و چالوس (مؤلف ناشناس، ۱۳۶۲: ۱۴۸).

در سطور بالا به تمایز این دو گروه اشاره شده، ولی در دو شاهد بعدی، ظهیرالدین مرعشی با صراحت بیشتری به این دو گروه و نامشان پرداخته است:

در این وقت، داعی، لشکر را اجازت داده بود و دیلم به دیلمستان و گیل به گیلان رفته بودند (ظهیرالدین مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۸۷).

چون تابستان به آخر رسید و هنوز مردم کوه‌نشین به کوه بودند و بعضی نقل [= کوچ] کرده، به گیلان [= دشت] رفته بودند، سید داود کیای تنکابنی هنوز در کوه بود (همان: ۴۹۷).

همچنین در تاریخ خانی (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۴۱۹ / تألیف: ۹۲۲ق)، گیلان به معنای «دشت» و در تاریخ مازندران ملاشیخ‌علی گیلانی (۱۳۵۲: ۵۳ / تألیف ۱۰۴۴ق)، کلمه گالش به معنای «کوه‌نشین» به کار رفته است. بعدها دو مرگان نیز به این تمایز به تصریح اشاره کرده است. او می‌نویسد:

سکنه گیلان علیا [یعنی ساکنان کوهستان]، گالش نام دارند. بومیان گیلان [یعنی ساکنان دشت]، بین خود گیلک خطاب می‌شوند (دو مرگان، ۱۳۳۸: ۲۷۱).

عبدالرحمان عبادی نیز در مقاله‌ای، یک دوبیتی مربوط به منطقه دیلم را نقل کرده که به وضوح تمایز دو اصطلاح گیل، به معنای «ساکن دشت» و گالش، به معنای «کوه‌نشین» را نشان می‌دهد (عبادی، ۱۳۸۹: ۲۳۳).

این دو اصطلاح، در شهرهای غرب مازندران مانند تنکابن و رامسر نیز - که نزدیکترین شهرهای مازندران به گیلان هستند - به همین مفهوم به کار می‌رود و افراد بسیاری در نوشته‌های خود به این موضوع اشاره کرده‌اند؛ از جمله، پژوهشگری (رحیمیان، ۱۳۸۰: ۲۵) در این باره می‌نویسد:

واژه گیلان که اکنون به استان گیلان اطلاق می‌شود، در گذشته‌های دور، نام تمامی جلگه بخش جنوبی دریای خزر و کوهپایه‌های شمالی سلسله جبال البرز

بوده‌است و به یک معنی، واژه **گیلان** به «قشلاق» گفته می‌شد که در مقابل آن **کوهسان** (کوهستان) به جای واژه «بیلاق» به کار می‌رفت... هم‌اکنون اگر در یکی از روستاهای تالش، اشکور و بیلاق‌های سرتاسر تنکابن و حتی بعضی جاهای مازندران، از مردم بپرسید در زمستان کجا زندگی می‌کنند در جواب می‌گویند ما **گیلان** می‌رویم... کلاً **گیل** به کسی می‌گویند که در جلگه جنوبی دریای خزر، برنج‌کاری می‌کند و در مقابل **گیل**، **گالش** به کسی می‌گویند که در کوهستان‌ها به شبانی اشتغال دارد؛ یعنی مردم این نواحی، **گیل** و **گالش** را «پیشه» می‌دانند نه محل.

در چند ضرب‌المثل رایج در میان مردم رامسر نیز **گیل** و **گالش** در مقابل هم به کار رفته است (نک: رحیمیان، ۱۳۸۳: ۶۴۲، ۶۷۷، ۶۷۸). آن‌طور که پیداست این دو اصطلاح در بین مردم تنکابن نیز رواج دارد (نک: دانای علمی، ۱۳۸۶: ۳۰). گیتی شکری (۱۳۸۵: ۳۷۳) در واژه‌نامه کتاب **گوبیش رامسری**، دو کلمه **گیل** و **گیلان** را از دیدگاه مردم رامسر، این‌گونه معنی کرده است:

گیل: مخالف [یعنی متضاد] **گالش**، مردمی که در دشت زندگی می‌کنند و کارشان، کشت و زرع است.

گیلان: دشت، مخالف [یعنی متضاد] **بیلاق** و **کوهستان** (همان: ۳۷۴).

نویسنده کتاب فرهنگ مردم **تنکابن** (خلعتبری لیماکی، ۱۳۸۷: ۶۴، ۷۹) نیز واژه **گیلان** را در شعرهای عامیانه این منطقه، «قشلاق» معنا کرده و نوشته است: «در تنکابن، به قشلاق، **گیلان** می‌گویند».

گفتنی است شبیه این تمایز بین **بیلاق** و **قشلاق**، در مناطق مرکزی و شرقی مازندران نیز وجود دارد، البته به این صورت که اهالی **کوهستان**، محل سکونت خود را **کوه** و ساکنان آن را «کوهی»، و مناطق دشتی را **مازرون** و ساکنان آن را «مازرونی» می‌نامند.

۳-۴- گیل به معنی «کشاورز»

نخستین مأخذ تاریخی که به معنی واژه گیل اشاره کرده تاریخ اولجایتو^۱، اثر ابوالقاسم عبدالله بن علی القاشانی است. مؤلف این کتاب می‌نویسد: «بازاریان را شهری و برزیگران را گیل ... گویند» (کاشانی، ۱۳۹۱: ۵۸). منوچهر ستوده (۱۳۷۵: ۴۳۹) در این باره چنین توضیح می‌دهد:

گیل در اصل به معنی قومی است که در سرزمین گیلان زندگی می‌کنند. چون این قوم، بیشتر به برزیگری مشغولند، این لغت به معنی «برزیگر» نیز به کار رفته است.

در ترانه‌های گیلانی که توسط الکساندر خودزکو گردآوری شده نیز دو اصطلاح کله لاکو (دختر کشاورز) و گالش کور (دختر دامدار) آمده که کاربرد اصطلاح گیل را به معنی کشاورز تأیید می‌کند (خودزکو، ۱۳۸۱: ۶۷، ۱۰۴). شفیقی عنبرانی (۱۳۶۹: ۱۸۴)، معتقد است که گیلک، اسم طبقه به‌خصوصی از گیلانی‌ها است که «کشاورز» یا «کاسب» هستند. حبیب برجیان، نیز در پژوهش‌های خود به‌عنوان نمونه‌ای از این کاربرد، به نام دو روستای همجوار کردخیل و گله‌کلا در ساری اشاره کرده و افزوده است که در روستاهای مزبور، کرد، به‌معنای «چوپان» و «کوچنده»، در برابر گیل، به معنی «کشاورز» و «ده‌نشین» به کار می‌رود (برجیان، ۱۳۸۸: ۳۹؛ نیز، نک: Borjjan, 2004; 290). اعتدال‌السلطنه شبیه همین تمایز را از روستای ناحیه در نور گزارش کرده است. به‌نوشته او روستای ناحیه، هفت محله دارد که دو تا از آنها، گیلک محله و کردمحله نامیده می‌شوند (اعتدال‌السلطنه، ۱۳۸۷: ۹۳).

۴-۴- گیل به معنای «بومی»

ناصرالدین شاه قاجار در سفر خود به مازندران در سال ۱۲۸۳ ق وقتی که به کلاردشت و مرزن‌آباد می‌رسد، می‌نویسد:

اهالی کجور و کلارستاق مرکب از ایل و گیل می‌باشند. می‌گویند که در زمان آقا محمدشاه مرحوم، به حکم آن پادشاه، ایل آنها را از گروس کوچ داده، در کجور مسکن دادند اما گیل، سکنه قدیم آنهاست» (نوری، ۱۳۹۰: ۱۷۷).

^۱ این اثر یکی از بزرگترین منابع تاریخی دوره ایلخانی است که وقایع سال‌های ۷۰۴-۷۱۷ ق را در برمی‌گیرد.

عباس اقبال آشتیانی در مقاله‌ای، نکته‌ای را به نقل از یک کتاب خطی به نام *جغرافیای کلارستاق* (تحریر ۱۲۹۹ق) نقل کرده که نشان‌دهنده کاربرد کلمه گیل در منطقه کلاردشت در آن دوران است. او می‌نویسد:

هنوز هم در کلاردشت [امروزی] و کلارستاق سابق‌الذکر، سکنه اصلی را گیل می‌گویند و در مقابل ایشان، طوایف خارجی [=غیر بومی] و غیر اهل بلد را که سلاطین، از خارج [از این منطقه] کوچانده و به آنجا آورده‌اند اهل می‌خوانند (اقبال آشتیانی، ۱۳۰۲: ۳۵).

صادق کیا (۱۳۲۶: ۹) نیز همین موضوع را در *واژه‌نامه طبری* مطرح کرده است. پژوهشگر دیگری (سلطانی لرگانی، ۱۳۸۷: ۲۳۸) نیز معتقد است که واژه گیل در غرب مازندران، این معانی را دارد: ۱- مردم «جلگه‌نشین» منطقه کلاردشت و تنکابن در برابر مردم «کوه‌نشین» این منطقه. ۲- «بومی» در برابر «غیربومی»؛ که این مفهوم بعد از کوچ اقوام کرد و لر خواجهوند به کجور و کلاردشت به وجود آمد.

۴-۵- گیل به معنای «روستایی»

مهمترین توضیح در مورد واژه‌های گیل و گیلک، در فرهنگ‌های فارسی از جمله: فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۱۷ق)، برهان قاطع (تألیف ۱۰۶۲ق)، فرهنگ رشیدی (تألیف ۱۰۶۴ق)، فرهنگ نفیسی (تألیف ۱۳۲۵ق)، لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین آمده است (برای آگاهی بیشتر، نک: انجو شیرازی، ۱۳۵۹؛ برهان، ۱۳۶۱؛ عبدالرشید تتوی، ۱۳۸۶؛ نفیسی، ۱۳۴۳؛ دهخدا؛ معین، همگی ذیل واژه). از آنجا که فرهنگ جهانگیری از نظر زمانی بر لغت‌نامه‌های دیگر تقدم دارد، احتمالاً توضیحات مؤلفان بعدی درباره این واژه برگرفته از این منبع است؛ به همین دلیل، در اینجا توضیح فرهنگ جهانگیری را ذیل واژه گیل و گیلک نقل می‌کنیم:

گیل و گیلک: گیلانی را گویند و به زبان گیلان، رعیت و عامی و روستایی را نامند (انجو شیرازی، ۱۳۵۹: ۲۳۳۸).

در واژه‌نامه‌های گیلانی هم در تعریف واژه‌های گیل و گیلک به مفاهیم مشابهی اشاره شده؛ از جمله در واژه‌نامه گویش گیلکی چنین آمده است: «گیله‌مرد: مرد گیلک، دهقان، روستایی، کشاورز گیلک» (مرعشی، ۱۳۸۲: ۳۹۰). او همچنین در توضیح یکی از ضرب‌المثل‌ها، گیل‌مرد را «دهاتی» معنی کرده است (همان: ۶۲۰).

پابنده لنگرودی (۱۳۶۶: ۶۵۵) هم در کتاب فرهنگ گیل و دیلم چنین آورده است: «گیلک: (روستائین) کشاورز جلگه‌ای». همان‌گیر سرتیپ‌پور (۱۳۶۹: ۲۸۱) نیز در کتاب ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، گیل‌مرد را «مرد دهقان» معنا کرده است.

عبدالرحمان عمادی (۱۳۸۹: ۱۹۱-۲۲۱)، هم در مقاله‌ای مفصل با عنوان «واژه گیل و معناهای آن»، برای این واژه ۳۰ معنا برشمرده که از بین آنها، ۸ مورد آن به نوعی به گیلک و گیلان مربوط است. این ۸ معنای مختلف عبارتند از: ۱- پهلوان، دلیر، مبارز و جنگاور؛ ۲- خاک و گل؛ ۳- گیلان ساحلی (در مقابل کوهستان)؛ ۴- کسی که در سرزمین پُر آب و کنار دریا و جلگه‌ای و گرمسیر زندگی می‌کند؛ ۵- دهقان و روستایی و آدم عامی؛ ۶- ساده‌دل و خوش‌باور؛ ۷- مردم اصلی و بومی و پیشینه‌دار یک سرزمین مثل مردم کوه‌نشین مازندران در برابر ایل؛ ۸- گیل‌مرد و اهل گیلان.

۴-۶. جمع‌بندی معنای گیل و گیلک

برای جمع‌بندی مباحث پیشین و معانی مختلف واژه‌های گیل و گیلک به جدول زیر توجه کنید:

معنای گیل و گیلک	معنای متضاد
گیلانی	در برابر غیرگیلانی (مازندرانی)
دشتی	در برابر کوه‌نشین (دیلم)
کشاورز	در برابر دامدار (کرد و گالش)
بومی	در برابر غیربومی (ترک و کرد)
روستایی	در برابر شهری (فارسی‌زبان)

بر اساس این توضیحات، اکنون به طرح دیدگاه نگارنده این سطور می‌پردازیم.

۵. گسترش معنایی

کاربرد لغات **گیل** و **گیلک** در مازندرانی، یکی از مصادیق «تغییر معنایی» است. تغییر معنایی، از طریق روندهای مختلفی انجام می‌گیرد که یکی از مهم‌ترین گونه‌های آن، «گسترش معنایی»^۱ است که در منابع مختلف زبان‌شناسی از آن، تحت عنوان «تعمیم معنایی»^۲ یا «توسیع معنایی»^۳ نیز نام برده‌اند. «گسترش معنایی» یکی از روندهای تغییر معنا در طول زمان است که بر اساس آن، واژه‌ای در گذر زمان از نظر معنایی گسترش می‌یابد و علاوه بر مفهوم گذشته‌اش، بر مفهوم تازه‌ای نیز دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، واژه‌ای که زمانی، معنای خاصی داشته، بر اثر گذشت زمان بر وسعت معنایی آن افزوده می‌شود و به معنای عام‌تری دلالت می‌کند (صفوی، ۱۳۸۴: ۳۹؛ ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۵۰؛ اختیار، ۱۳۴۸: ۱۵۶).

در اینجا به نمونه‌هایی از این تغییرات معنایی در زبان فارسی اشاره می‌کنیم: به اعتقاد لازار (۱۳۸۴: ۷۲، ۱۱۴) هیچ نامی در تاریخ زبان‌های ایرانی به اندازه واژه‌های **فارسی** و **پهلوی**، بحث‌انگیز و مبهم نیست. این دو واژه، الفاظی «چندمعنایی» اند و می‌توانند به معانی متعددی دلالت کنند. واژه **پارسی** یا **فارسی** که در قدیم به معنی زبان مردم ایالت **پارس** یا استان **پارس** بوده، بعدها با گسترش معنایی برای زبان رسمی کلّ مردم **ایران** و **افغانستان** و **تاجیکستان** به کار رفته است. علاوه بر این، این نام پس از دوره ساسانی، به‌طور کلی برای نامیدن **ایرانیان** در مقابل **اعراب** به کار می‌رفت و بر این اساس، در منابع تاریخی کهن، گاه کلمه **پارسی** به معنای عام «زبان ایرانیان» است؛ اصطلاحی که حتی هم‌اکنون نیز در برخی زبان‌های اروپایی همچنان به معنای «ایرانی» به کار می‌رود (به‌عنوان مثال: در فرانسوی **پرس** و **پرسان**، در انگلیسی **پرشین**، در آلمانی **پرزیش**، در ایتالیایی **پرسیانا** و در روسی **پرسیدسکی**). به عبارت دیگر، به‌گفته لازار، در قرون اولیه هجری، این واژه مفهومی عام داشت که بر حسب مقتضیات، معنای مشخصی به خود می‌گرفت و بر یکی از زبان‌های ایرانی دلالت می‌کرد اما اسم خاص هیچ یک از آنها حتی زبان **فارسی** به‌شمار نمی‌رفت. در مواردی که زبان فارسی به‌صورت خاص، مدنظر بود، به آن **پارسی دری** یا **دری** می‌گفتند. تنها پس از مدتی، هنگامی که دیگر نام فارسی میانه فراموش شد و زبان‌های محلی ایرانی، اهمیت ادبی خود را از دست دادند و زبان فارسی به‌عنوان عالی‌ترین زبان ایرانی، برتری خود را به‌طور قطع

^۱ semantic extension

^۲ generalization

^۳ semantic widening

به دست آورد، از آن زمان واژه فارسی به صورت اسم خاص برای این زبان به کار رفت (همان: ۱۱۵-۱۱۶).

واژه پهلوی بیش از هر واژه‌ای در تاریخ زبان‌های ایرانی باعث سردرگمی شده است. این نام که در واقع دگرگون شده کلمه پرتو بوده و بر زبان پارسی دلالیت می‌کرده است، پس از اسلام، به زبان فارسی میانه اطلاق شد و پس از گذراندن تحولی شگفت از کاربرد نخستین خود فاصله گرفت و به معنای عام «ایرانی» یا «زبان‌های محلی ایران» نیز به کار رفت (لازار، ۱۳۸۴: ۳، ۷۳-۷۹، ۹۵؛ نائل خانلری، ۱۳۸۷: ۲۷۷-۲۷۸؛ صادقی، ۱۳۵۷: ۱۰-۱۱). جالب این است که در مواردی واژه پهلوی حتی به معنای زبان فارسی نو هم به کار رفته و نمونه‌ای از این کاربرد، در قرن ۹ هجری در شعری از عبدالرحمان جامی مشاهده می‌شود: مثنوی معنوی مولوی / هست قرآن در زبان پهلوی (نک: لازار، ۱۳۸۴: ۷۹). به هر حال، این کاربردها آن چنان متنوع و مختلف است که اگر در متنی تاریخی، واژه پهلوی آمده باشد، باید متناسب با بافت جمله و زمان نگارش متن، درباره معنای آن قضاوت کرد.

روند گسترش معنایی در مورد واژه‌های دیگری نیز در زبان فارسی اتفاق افتاده است. به عنوان مثال، کلمه تاجیک هم در گذر زمان گسترش معنایی پیدا کرده است. از دوران ساسانیان به عرب‌ها در ایران، تازی یا تازیک می‌گفتند. بعد از ورود اسلام به ایران، چون نخستین گروهی از ایرانیان که مسلمان شدند، ایرانیان ساکن در مشرق ایران بودند - یعنی همان منطقه‌ای که امروز تاجیکستان نامیده می‌شود - به آنها هم لقب تازیک یا تاجیک دادند. در واقع، چون این گروه به دین تازیان درآمدند، با عرب‌ها یکی شمرده شدند؛ اما کلمه تاجیک در اینجا به معنی هم‌نژاد عرب نبود، بلکه به معنای «هم‌دین عرب‌ها» یا «مسلمان» بود (فرای، ۱۳۹۰: ۶).

واژه‌های ترک و هندو هم در زبان فارسی در اثر گسترش معنایی، علاوه بر معنای اصلی و اولیه خود، به معنی «معشوق» و «برده» هم به کار رفته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۶۷: ۵۰-۵۱). همین‌طور واژه دهقان که در زبان فارسی قدیم به معنای «مالک» بوده، در اشعار فردوسی به معنای «تاریخ‌دان» و «ایرانی» به کار رفته است (همان: ۳۱).

همین تحول در زبان مازندرانی در مورد واژه کرد اتفاق افتاده است؛ به طوری که این واژه در مازندران، علاوه بر معنای اصلی و اولیه خود، به معنای «چوپان» نیز به کار می‌رود (کیا، ۱۳۲۷: ۱۶۶).

نگارنده معتقد است که نظیر همین تحوّل معنایی در مورد واژه‌های **گیل** و **گیلک** نیز رخ داده است. همان طور که در بخش ۴ به تفصیل گفته شد، این دو واژه در ابتدا به معنی **گیلان** و **گیلانی** به کار می‌رفته است. به دلیل اینکه کار اصلی گیلانی‌ها، «کشاورزی» بوده، این دو واژه به تدریج از معنای خاص گیلان و گیلانی به معنای عام «کشاورز» و سپس به معنای عام‌تر «روستایی» گسترش یافته و در مازندران نیز با همین مفهوم، برای مردم **مازندران** - که از نظر کار و معیشت، شبیه **گیلانی‌ها** بوده‌اند - استفاده شده است. بنابراین، وقتی مازندرانی‌ها می‌گویند ما **گیلک** هستیم یعنی ما «کشاورز» و «روستایی» هستیم، نه شهری، و وقتی از زبان خود با نام **گیلکی** یاد می‌کنند، منظورشان این است که با زبان مردم کشاورز و روستایی صحبت می‌کنند، نه با زبان شهری و رسمی که فارسی است.

اشاره به یک نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است؛ همان طور که در ابتدای این بحث گفتیم بخشی از مردم **مازندران** هم، خود را **تات** و زبان خود را **تاتی** می‌نامند و به این موضوع در منابع مختلفی اشاره شده است (از جمله، نک: رایینو، ۱۳۴۳: ۱۱۵، ۱۰۶، ۱۲۶، کیا، ۱۳۲۶: ۹؛ دهخدا، ذیل واژه؛ فراهانی/حیدری، ۱۳۷۷: ۴۶؛ کیری، ۱۳۸۰: ۹؛ نصری اشرفی، ۱۳۸۱: ۵۸۶؛ کیا، ۱۳۹۰: پنجاه و شش؛ عطیعی، ۱۳۹۰: ۵۳؛ Borjian, 2004: 291). جالب‌تر از همه اینکه، نپا یوشیج (۱۳۷۵: ۶۱۳) در مقدمه *دیوان شعر مازندرانی‌اش*، خود را «شاعر زبان **تاتی**» نامیده است؛ این در حالی است که در منابع زبان‌شناسی ایرانی، **تاتی** نام زبان قدیمی بخشی از مردم قزوین، زنجان، اردبیل و آذربایجان شرقی است.

برای کلمه **تات** نیز مانند **گیلک** معانی مختلفی ذکر شده است که از بین آنها مفهوم «غیرترک»، «ایرانی» و «رعیت»، دلیل اطلاق این نام به مازندرانی‌هاست. آنان وقتی می‌گویند ما **تات** هستیم یعنی ما «بومی» و از «ساکنان اصلی» این منطقه هستیم، همین طور وقتی می‌گویند ما به زبان **تاتی** صحبت می‌کنیم منظورشان زبان «بومی» و «روستایی» منطقه است. به نظر می‌رسد در **تات** نامیدن **مازندرانی‌ها**، معنی اصلی و اولیه این کلمه یعنی گروه زبانی خاصی به نام **تات** مد نظر نبوده، بلکه با توسعی در معنا، یکی از جنبه‌های زندگی **تات‌ها** یعنی «کشاورزی» و «یک‌جانشینی» از این واژه اراده شده است (دیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۳۴۲۱؛ دلاواله، ۱۳۸۰: ۷۶۲؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۵۵) و این موضوعی است که پژوهش‌های میدانی نیز آن را تأیید می‌کنند. به‌نوشته یکی از پژوهشگران (اکبرپور، ۱۳۹۴: ب: ۳۰)، اهالی مناطق شرقی مازندران، مانند

روستاهای خلیل‌محله، کوهستان، اوارد و سیدمیران، زبانشان را **تاتی گلکی** به‌شمار می‌آورند و تاتی را به معنای «غیرفارسی و محلی» می‌دانند.

۶. نتیجه‌گیری

مردم **مازندران**، در طول تاریخ، معمولاً **طبری** و **مازندرانی** نامیده می‌شدند، نامگذاری اهالی مازندران با اصطلاحات **گیلک** و **تات** از زمانی شروع شد که اقوام **غیربومی** به مازندران کوچانده شدند. این سیاست از دوره صفویه آغاز و تا زمان قاجار در مازندران پی‌گرفته شد و به همین سبب هم، اطلاق نام‌هایی مانند **گیلک** و **تات** به ساکنان خطه **مازندران**، در متون پیش از این دوره وجود ندارد. این اصطلاحات بیشتر در مناطقی کاربرد داشته است که ساکنان «بومی» منطقه در کنار اقوام «غیربومی» قرار گرفته‌اند؛ افراد بومی برای تمایز از غیربومیان، خود را **گیلک** یا **تات** و به‌تبع آن زبان خود را نیز **گیلکی** و یا **تاتی** نامیده‌اند. به همین دلیل، تقریباً تا دوره قاجار در هیچ متنی، زبان مردم مازندران، **گیلکی** نامیده نشده است.

در مقدمه گفتیم که سه روش عمده برای نامگذاری زبان‌ها وجود دارد: نامگذاری بر اساس نام «مکان»، «قوم» و «شغلی» سخنگویان یک زبان. با این توضیح، اگر بخواهیم مشخص کنیم که مازندرانی‌ها از کدام یک از این روش‌ها در نامگذاری زبانشان به‌عنوان **گیلکی** استفاده کرده‌اند، باید بگوییم که این نامگذاری، بر اساس روش **سوم** یعنی «شغل، پیشه و طبقه اجتماعی» انجام شده است.

کلمه **گیلک** در ابتدا به معنای **گیلانی** بود ولی به‌تدریج، این کلمه حامل معانی «دشتی»، «کشاورز»، «بومی» و «روستایی» شد. بر این اساس، مردم **مازندران** هم که از نظر کار و محل زندگی، شبیه مردم **گیلان** بودند، خود را **گیلک** و زبان خود را **گیلکی** نامیدند.

۷. پیشنهادها

بر اساس توضیحاتی که در این پژوهش ارائه شد، درباره نامگذاری زبان مازندرانی، دو مسئله را باید از هم تفکیک کرد: در پژوهش‌های مردم‌شناسی که باورهای مردم **مازندران** از نقطه‌نظر «فرهنگ عامه» گردآوری می‌شود، می‌توان هر نامی را که در بین مردم مازندران رایج است -مانند **گیلکی** یا **تاتی**- برای این زبان به کار برد، ولی در متون علمی و زبان‌شناسی، بهتر است

از به کار بردن این گونه نام‌ها پرهیز کرد. نگارنده، این پیشنهاد را به دو دلیل مطرح کرده است:

الف- ملاحظات روش‌شناختی

نامگذاری و طبقه‌بندی زبان‌ها، روشی است برای شناخت و تفکیک دقیق زبان‌ها از یکدیگر. با توجه به این هدف، اصرار بر استفاده از اصطلاحاتی مثل گیلکی برای زبان مازندرانی در منابع علمی، می‌تواند گمراه‌کننده باشد و سبب ایجاد ابهام و اشتباه گردد. به‌عنوان نمونه، زمانی که نگارنده به مقاله «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی» (کلباسی، ۱۳۷۱) برخورد، تصور می‌کرد که مقاله مزبور درباره زبان مردم گیلان نوشته شده است، در حالی که پس از مطالعه مقاله، متوجه شد که منظور نویسنده محترم از «گویش گیلکی»، هم زبان مردم مازندران است و هم زبان اهالی گیلان. استفاده از چنین نام مشترکی در مقاله دیگری تحت عنوان «تحلیل ساختاری فعل در گویش گیلکی کلاردشت» (ثمره، ۱۳۶۷) موجب شده است که پژوهشگر نکته‌سنج و دقیقی مثل استاد احمد سمیعی (گیلانی) این مقاله را جزو منابع مربوط به زبان گیلانی معرفی کند (نک: سمیعی، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

از طرف دیگر، به دلیل اینکه در سرشماریه‌ها، زبان بخشی از جمعیت استان مازندران، گیلکی ثبت شده است، این عده، جزو آمار استان گیلان محسوب شده‌اند و بر این اساس، مازندران جزو استان‌هایی به‌شمار آمده که بخش اعظم ساکنان آن، در سرزمین زبان محلی خود سکونت ندارند (نک: امانی، ۱۳۷۷). به همین دلیل با وجود اینکه جمعیت استان گیلان از جمعیت استان مازندران کمتر است، در اکثر منابع، آمار سخنگویان گیلانی بیشتر از سخنگویان مازندرانی ثبت شده است (نک: وثوقی، ۱۳۶۹: ۱۶؛ ارانسکی، ۱۳۸۶: ۱۴۱). در حالی که مازندرانی‌زبان‌ها علاوه بر خود این استان، در مناطق حاشیه‌ای استان‌های همسایه مازندران یعنی: گلستان، سمنان، تهران و البرز نیز زندگی می‌کنند و بنابراین، باید جمعیت مازندرانی‌زبان‌ها از جمعیت استان گیلان نیز بیشتر باشد؛ اما به دلیل اینکه اهالی این مناطق، از زبان خود با عنوان مازندرانی نام نبرده‌اند، جزو مازندرانی‌زبان‌ها به‌شمار نیامده‌اند.

به این دلایل و برای جلوگیری از این‌گونه اشتباهات پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های علمی از به کار بردن نام‌هایی مانند گیلکی یا تاتی برای معرفی زبان مازندرانی پرهیز شود و به‌جای آن، از اصطلاح رایج و دقیق طبری یا مازندرانی استفاده گردد.

البته مشابه همین تخلیط در کاربرد اصطلاح **تاتی** نیز وجود دارد. همان طور که بیشتر گفته شد، گروه‌های زبانی زیادی در ایران امروز، خود را **تات** می‌خوانند و مدعی هستند که به زبان **تاتی** صحبت می‌کنند، در حالی که زبان آنها به شاخه‌های مختلفی از زبان‌های ایرانی تعلق دارد. به‌خاطر پرهیز از همین خلط اصطلاحات بود که احسان یارشاطر پیشنهاد کرد برای نامگذاری زبان مناطقی که **تات‌زبان** به‌شمار می‌آیند - با توجه به اینکه این زبان‌ها، بازماندهٔ زبان مادی هستند - به‌جای **تاتی** از عنوان **مادی** استفاده شود (دیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۰۹۱/۲).

ب- ملاحظات جامعه‌شناختی

گذشته از دغدغه‌های علمی و روش‌شناختی، در این‌گونه نام‌گذاری‌ها، حساسیت‌های جامعه‌شناختی را نیز نباید از نظر دور داشت. اگر در گذشته مازندرانی‌ها در استان‌های مختلف، به هر دلیلی زبان خود را گیلکی می‌نامیدند، این موضوع، چالشی ایجاد نمی‌کرد، ولی در حال حاضر، این زبان‌ها در استان‌هایی مستقل و مجزا به کار می‌روند. به همین سبب، از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان نیز، این تفکیک ضروری است.

علاوه بر این، همان طور که بیشتر اشاره شد، گونه‌هایی از زبان مازندرانی در استان‌های همسایهٔ مازندران یعنی گلستان، سمنان، تهران و البرز هم کاربرد دارد. این مناطق، به‌اصطلاح بعضی از پژوهشگران معاصر، «طبرستان کهن» یا «مازندران تاریخی و فرهنگی» نامیده می‌شوند. بعضی از این مناطق مثل استان گلستان و بخش‌هایی از استان سمنان، تا دهه‌های اخیر نیز بخشی از استان مازندران محسوب می‌شدند، ولی در حال حاضر، طبق تقسیمات کشوری به استان دیگری تعلق دارند و بعضی دیگر مانند تهران و البرز با وجود پیوستگی‌های فرهنگی، از روزگاری دور به استان دیگری تعلق داشته‌اند. ممکن است اهالی این مناطق، دیگر مایل نباشند، زبانشان مازندرانی نامیده شود. به نظر نگارنده، در چنین موقعیت‌هایی، از دیدگاه جامعه‌شناختی شاید کاربرد اصطلاح **طبری** (یا **تبری**) مناسب‌تر باشد؛ اتفاقاً، در این مناطق، عنوان **تبری** یا **توری** برای شعر و ترانه قدیمی به کار برده می‌شود و بنابراین، پشتوانه اجتماعی هم دارد. با کاربرد این اصطلاح، هم می‌توان خاستگاه تاریخی و پیوستگی زبانی این مناطق را حفظ کرد و هم ملاحظات اجتماعی را رعایت نمود.

کتابنامه

ابن حوقل (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.

ابن اسفندیار، هاءالدين محمدبن حسن (۱۳۶۶)، تاريخ طبرستان، تصحيح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کلاؤه خاور.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۶۷)، پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، بابل: کتاب‌سرای بابل.

اختیار، منصور (۱۳۴۸)، معنی‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران.

آرانسکی، ای. م (۱۳۵۸)، مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.

_____ (۱۳۸۶)، زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۷۳)، التندوین فی احوال جبال شروین (تاریخ سوادکوه مازندران)، تصحیح و پژوهش مصطفی احمدزاده، تهران: فکر روز.

افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۷۳)، سفر مازندران و وقایع مشروطه (رکن‌الاسفار)، به کوشش حسین صمدی، قائمشهر: دانشگاه آزاد اسلامی.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۰۲)، «شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری»، مجله ایران‌شهر، س ۲، شم ۴۱: ۳۲-۴۱.

اکبرپور، جعفر (۱۳۹۴ الف)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۱)، دفتر نخست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ (۱۳۹۴ ب)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۲)، دفتر دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

امانی، مهدی (۱۳۷۷)، «کاربرد زبان‌های محلی در ایران»، نامه علوم اجتماعی، شم ۱۲: ۴۳-۵۰.
امیرپازواری (۱۳۴۹)، کنزالاسرار مازندرانی (ج ۲)، به سعی و اهتمام برنهارد دارن و میرزا محمد شفیع مازندرانی، نویسنده دیباچه و ناشر: محمدکاظم گل‌باباپور (از روی چاپ ۱۲۸۳ ق، پترسبورگ).
انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۹)، فرهنگ جمانگیری (ج ۲)، ویراسته رحیم عقیفی، مشهد: دانشگاه مشهد.

اولیاءالله آملی (۱۳۱۳)، تاریخ روایان، تصحیح عباس خلیلی، تهران: کتابخانه اقبال.

برجیان، حبیب (۱۳۸۸)، متون طبری، تهران: میراث مکتوب.

برهان، محمدحسین‌بن خلف تبریزی (۱۳۶۱)، برهان قاطع (ج ۳)، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

بلعی، ابوعلی (۱۳۸۰)، *تاریخنامه طبری* (گردانیده منسوب به بلعی)، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.

نهار، ملک الشعراء (۱۳۶۹)، *سبک‌شناسی* (ج ۳)، تهران: امیرکبیر.
پوراحمد جکناجی، محمدتقی (۱۳۷۶)، «امیر فقط مازندرانی نیست»، *امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان*، به کوشش جهانگیر نصری اشرفی و تیساپه اسدی، تهران: خانه سبز.
نمره، یدالله (۱۳۶۷)، «تحلیل ساختاری فعل در گویش گیلکی کلاردشت»، *مجاهد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۲۶، شم ۱-۴: ۱۶۹-۱۸۷.

جهانگیری، علی اصغر (۱۳۶۷)، *کندلوس*، نوشهر: مؤسسه فرهنگی جهانگیری.
حاسب طبری، محمدبن ایوب (۱۳۹۱)، *تحفه الغرائب*، تصحیح جلال متینی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

حسن بن محمد قمی (۱۳۶۱)، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین تهرانی، تهران: توس.

حکیم مؤمن تنکابنی (بی تا)، *تحفه حکیم مؤمن یا تحفه المؤمنین*، با مقدمه محمود نجم‌آبادی، تهران: بوذرجمهری (مصطفوی).

خلعتبری لیایکی، مصطفی (۱۳۸۷)، *فرهنگ مردم تنکابن (شهرسوار)*، تهران: پازینه.
خودزکو، الکساندر (۱۳۵۴)، *سرزمین گیلان*، ترجمه سیروس سهامی، تهران: پیام.
_____ (۱۳۸۱)، *ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر*، ترجمه جعفر خامی‌زاده، تهران: سروش.

خیام نیشابوری، عمر (۱۳۸۵)، *نوروزنامه*، به کوشش علی حصوری، تهران: چشمه.
دانای علمی، جهانگیر (۱۳۸۶)، «روایتی از گالش نیمکا و گیل نیمکا در تنکابن»، *گیاه‌وا*، س ۱۵، شم ۹۴: ۳۱.

دیرسیاقی، محمد (۱۳۷۰)، «تات و تاجیک و تازیک»، *نامواره دکتر محمود افشار* (ج ۶: ۳۳۷۴-۳۴۲۱)، گردآوری ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

دیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* (ج ۲)، تهران: سمت.
دلاواله، پیتر (۱۳۸۰)، *سفرنامه پیتر دلاواله* (ج ۱)، ترجمه محمود محفروزی، تهران: فطره.

دومانیان، واهه (۱۳۸۶)، *لوتر سلیری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
دو مرگان، ژاک (۱۳۳۸)، *هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیایی)* (ج ۱)، ترجمه و توضیح کاظم ودیعی، تبریز: انتشارات چهر.

چرا مازندرانی‌ها زبان خود را «گیلکی» می‌نامند؟ ۵۹

دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران)، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
دیهم، گیتی (۱۳۸۰)، «گردآوری زبان‌های دهاتی منطقه قصران»، مجله زبانشناسی، س ۱۶، شم
۱: ۲-۱۸.

رابینو، ه. ل (۱۳۴۳)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و
نشر کتاب.

رحیمیان، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ زبان‌زدهای رامسر (سخت‌سر)، تهران: معین-پروین.
رحیمیان، عنایت‌الله (۱۳۸۰)، «نظری دیگر و تازه بر مدفن شیخ زاهد گیلانی»، گیله‌وا، س ۱۰،
شم ۶۵: ۲۴-۲۵.

رزم‌آرا، حسینعلی (۱۳۲۹)، فرهنگ جغرافیایی ایران (ج ۳: استان دؤم)، تهران: دایره جغرافیایی ستاد
ارتش.

سانسون (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)،
به اهتمام و ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.

سپهر، عبدالحسین‌خان (۱۳۶۸)، یادداشت‌های ملک‌المورخین و مرآت‌الوقایع مظفری، تصحیح
عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.

ستوده، منوچهر (۱۳۴۲)، فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه‌میرزادی، تهران:
دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۷۵)، از استارآ تا استارآباد، تهران: آگه.

_____ (۱۳۸۵)، «لهجه سب سلیری»، فرهنگ ایران زمین (ج ۱۰: ۴۷۱-۴۷۷)، به
کوشش ایرج افشار، تهران: سخن.

سرتیب‌پور، جهانگیر (۱۳۶۹)، ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت: گیلکان.
سلطانی لرگانی، محمود (۱۳۸۷)، کجور (تاریخ، فرهنگ و جغرافیای منطقه کجور مازندران)، تهران:
آرژن.

سمیعی، احمد (۱۳۷۸)، «گوش گیلکی و مروری اجمالی بر تاریخچه آن»، نامه فرهنگ، شم ۳۴:
۱۳۳-۱۳۹.

شاه‌حسینی، علیرضا (۱۳۸۴)، گویش الیکایی، سمنان: بوستان اندیشه.

_____ (۱۳۸۵)، خوار (گرمسار) و میراث کهن آن، سمنان: انتشارات بوستان اندیشه.
شفیعی‌عبرانی، هارون (۱۳۶۹)، «تالش»، گیلان‌نامه (ج ۲)، به کوشش م. پ. جکتاجی، رشت:
طاعتی: ۱۸۱-۱۸۷.

- شکری، گیتی (۱۳۸۵)، *گوش رومسری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۴)، *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- ظهیرالدین مرعشی (۱۳۶۳)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به اهتمام برنارد دارن، مقدمه از یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- طباطبایی، میراحمد (۱۳۶۸)، «تات و تاجیک»، *مجله آئیده*، ج ۱۵، ش ۶-۹، ۵۶۹-۵۷۴.
- عبدالرشید تتوی (۱۳۸۶)، *فرهنگ رشیدی (در لغت و استعارات زبان فارسی)*، به تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، تهران: سیای دانش.
- عظی، مختار (۱۳۹۰)، *پژوهش در نام‌آبادی‌های شهرستان‌های بهشهر و گلگاه*، تهران: زعیم.
- علامه، صمصام‌الدین (۱۳۲۸)، *یادگار فرهنگ آمل*، تهران: چاپ تابان.
- عمادی، عبدالرحمان (۱۳۸۸)، *دوازده گل بھاری (نگاهی به ادبیات دیلمی و طبری)*، تهران: آموت.
- _____ (۱۳۸۹)، *فرهگان (گزیده مقاله‌های پژوهشی)*، رشت: گیلکان.
- عموزاده، محمد (۱۳۸۱)، «همگرایی و دوزبان‌گونی در گویش مازندرانی»، *پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران*، س ۲، ش ۶ و ۷: ۱۳۹-۱۶۰.
- فراهانی جم، فرانک (۱۳۸۷)، «طرح ملی اطلس زبانی»، *روزنامه جام جم*، س ۹، ش ۲۵۱۳ (۱۵ اسفند ۱۳۸۷): ۱۲.
- فراهانی، شمس‌الدین/حیدری، علی‌اعظم (۱۳۷۷)، «کنکاشی در لهجه‌ها»، *مجله نوشته (ویژه‌نامه هنر و اندیشه)*، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۴-۴۶.
- فرای، ریچارد (۱۳۹۰)، *تاریخ ایران کیمبرج (ج ۴: از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فرض‌پور ماچیانی، مصطفی (۱۳۶۹)، «گوش گیلکی (رانکوهی و اشکوری) در برهان قاطع»، *گیلان‌نامه (ج ۲)*، به کوشش م. پ. جکتاجی، رشت: طاعتی: ۲۴۷-۲۶۸.
- قاجار ساروی، امیر تیمور (۱۳۶۱)، *نصاب مازندرانی*، نویسنده دیپاچه و ناشر: محمدکاظم گل‌باباپور.
- کاشانی، عبدالله بن محمد (۱۳۹۱)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کبیری، غلامرضا (۱۳۸۰)، *زمزمه‌هایی از شهر بی‌خزان من ساری*، ساری: پژوهش‌های فرهنگی.
- کشاوری، کریم (۱۳۴۷)، *گیلان*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

چرا مازندرانی‌ها زبان خود را «گیلکی» می‌نامند؟ ۶۱

کلباسی، ایران (۱۳۷۱)، «تنوع لهجه‌ها در گویش گیلکی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۲۵، شم ۴: ۹۳۴-۹۷۶.

_____ (۱۳۷۶)، گویش کلاردشت (رودبارک)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

گمری، برنارد و دیگران (۱۳۸۷)، اطلس زبان‌ها، ترجمه ارسلان کلفام و اکبر حسابی، تهران: دانشگاه تهران.

کیا، صادق (۱۳۲۶)، واژه‌نامه طبری، جزوه شماره ۹ ایران کوده، تهران: انجمن ایران‌نویج.

_____ (۱۳۴۵)، «ماها»، مجله فرهنگ و مردم، دوره ۴، شم ۴۵ و ۴۶: ۲-۱۹.

_____ (۱۳۹۰)، واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیکاووس بن اسکندر، عنصرالمعالی (۱۳۶۴)، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه محسنی بحرینی، تهران: هرمس.

لاهیجی، علی‌بن شمس‌الدین (۱۳۵۲)، تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

محب حسینی، محدثه (۱۳۸۳)، «بررسی انسان‌شناختی تحولات مربوط به مرزهای قومی در یکی از مناطق روستایی شمال ایران»، نامه انسان‌شناسی، س ۳، شم ۶: ۱۱۷-۱۴۶.

مدرسی، یحیی (۱۳۶۸)، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مراغی، عبدالقادر (۱۳۸۸)، جامع‌الاحیان، مقابله و ویرایش بابک خضایی، تهران: فرهنگستان هنر.

مرعشی، احمد (۱۳۸۲) واژه‌نامه گویش گیلکی (به‌انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی)، رشت: طاعتی.

معین، محمد (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

مقدسی، ابوعبدالله (۱۳۸۵)، احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، تهران: کومش.

مکتزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹)، سفرنامه شمال، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، گستره.

ملاشیخ‌علی گیلانی (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ملگونف، گریگوری (۱۳۶۴)، سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر، تصحیح، تکمیل و

ترجمه مسعود گلزاری، تهران: دادجو.

مؤلف ناشناس (۱۳۶۲)، *حدودالعالم من المشرق الى المغرب*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.

مؤمنی، فرشته (۱۳۸۲)، «ساختار فعل در گویش تنکابنی از زبان مازندرانی غربی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۱۸، شم ۱ (شماره پیاپی ۳۵): ۱۰۱-۱۱۵.

میرتیمور مرعشی (۱۳۵۶)، *تاریخ خاندان مرعشی مازندران*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

میرزا ابراهیم (۱۳۵۵)، *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ...*، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۱)، *زبان‌شناسی و زبان فارسی*، تهران: توس.

_____ (۱۳۸۷)، *تاریخ زبان فارسی (ج ۱)*، تهران: فرهنگ نشر نو.

نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر (۱۳۶۸)، *واژه‌نامه مازندرانی*، تهران: بنیاد نیشابور.

نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۸۱)، *فرهنگ واژگان تبری*، تهران: احیاء کتاب.

نظامی گنجوی (۱۳۶۳)، *سبعه حکیم نظامی گنجوی شامل: خسرو و شیرین و هفت پیکر (ج ۲)*، به تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: علمی.

نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳)، *فرهنگ نفیسی (ج ۴)*، تهران: کتابفروشی خیتام.

نوری، مصطفی (۱۳۹۰)، *سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه (نامه مازندران، مجموعه اول)*، تهران: البرز.

نوزاد، فریدون (۱۳۷۱)، «گیلان در شعر امیر پازواری»، *گیله‌وا*، س ۱، شم ۵: ۱۶-۱۷.

نیکی، جعفر (۱۳۸۳)، *بابل (شهر زیبای مازندران) (ج ۲)*، تهران: سالمی.

نیا یوشیج (۱۳۷۵)، *مجموعه کامل اشعار نیا یوشیج (فارسی و طبری)*، گردآوری، نسخه‌برداری و تدوین: سیروس طاهباز، تهران: نگاه.

وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۶)، *مرزبان‌نامه*، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.

وثوقی، حسین (۱۳۶۹)، «زبان و گویش معیار»، *کیهان فرهنگی*، س ۸، شم ۹: ۱۶-۲۱.

هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۸)، *فرهنگ انجمن‌آرای ناصری*، تهران: کتابفروشی اسلامیته.

_____ (۱۳۴۰)، *مجمع‌الفصحاء*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیر کبیر.

_____ (بی‌تا)، *ریاض‌العارفین*، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: کتابفروشی محمودی.

چرا مازندرانی‌ها زبان خود را «گیلکی» می‌نامند؟ ۶۳

یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۷۴)، «زوال زبان‌ها و لهجه‌ها: بیان مشکل و چاره‌جویی»، نامه فرهنگستان علوم، س ۲، شم ۲: ۷۶-۱۱۸.

یعقوبی، حسین (۱۳۸۴)، زبان، ترجمه و ارتباط فرهنگ‌ها، تهران: نشر مرکز.

یوسفی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۵۶)، لنگا، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

Borjian, H. (2004), *Māzandarān: Language and People (The State of Research), Iran & the Caucasus*, Vol. 8. 2: 289-328.

Shokri, G. et al. (2013), *When Tradition Meets Modernity (Five Life Stories the Galesh Community in Ziarat, Golestan, Iran)*, Uppsala.

<http://www.ethnologue.com>

Why Do People of Mazandaran Call Their Language *Gilaki*?

Mohammad-Saleh Zakeri
Islamic Azad University, Tehran

Abstract

If you ask the people of Mazandaran what language they speak, it is often said that they speak *Gilaki*. This surprises many researchers as this language in various sources is known as *Tabari* or *Mazandarani*, and the word *Gilaki* is a well-known term that is commonly used for the language of the people of Gilan. The author believes that the use of the term *Gilaki* for the language of the people of Mazandaran is an example of "semantic extension". Accordingly, the semantic of the word *Gilak* has changed over time from its original meaning (*i.e.* "*Gilani*") to the general meaning "farmer" and "rural"; therefore, when the people of Mazandaran call their language *Gilaki*, they refer to their local language, and the use of this term for Mazandarani language is not related to *Gilaki* language of Gilan.

Keywords: Languages Naming, Mazandarani, *Gilaki*, *Gil/Gilak*, Semantic Extension